بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 19/ 1/ 1387

مرحوم آخوند فرمودند که یکسری ظهوراتی در جمله شرطیه هست که اقتضا میکند این ظهورات عدم تداخل را ، یکی ظهور جمله شرطیه در حدوث جزا عند حدوث الشرط یک، دوم ظهور جزا در اینکه خود وجوب جزا هست نه شدت الوجوب جزا هست،خوب لازمه این دو امر این هست که ما قائل به عدم تداخل بشیم، عرض کردم یکسری ظهورات دیگه ای را هم باید ضمیمه بکنیم ، ظهور جزا دراینکه وجود فعلی آن جزا جزا هست نه وجوب شأنی و تقدیریش ،این هم سوم،ظهور چهارم ظهور جمله شرطیه در اینکه سببیّت فعلیه مراد هست یا حدوث بالفعل، حالا آن سببیّت فعلیه روی آن تتقریب مرحوم نائینی هست ، حالا حدوث بالفعل جزا عند حدوث شرط نه حدوث شأنی یعنی در واقع تفسیری هست بر آن حدوث عند الحدوث یعنی حدوث فعلی جزا عند حدوث شرط،اینها مقتضی عدم تداخل هستند،از آن طرف جزا ظهور دارد در اینکه یا توهم ظهورش هست در اینکه طلب تعلق گرفته به صرف الوجود طبیعت به اصل طبیعت ، و از آن جایی که طبیعت نمیتواند محکوم به حکمین باشد ،یعنی طبیعت وحدانی نمیتواند دوتا وجوب روش رفته باشد ، تعدد وجوب در طبیعت واحد معقول نیست پس بنابراین ما ناچار هستیم که یک تصرفی در جزا بکنیم میگیم وجوب غسل :اذا اجنبت فاغتسل و اذا مسست المیت فاغتسل جزای ما در هردو مورد اغتسال هست ،وجوب اغتسال جزا قرار گرفته است،جزا وجوب است ،متعلق الجزا اغتسال است،که صرف الوجود اغتسال هست،چون صرف الوجود اغتسال نمیتواند دوتا وجوب روش برود به قرینه وجوباتی که اقتضای عدم تداخل میکرد ما باید در جزا تصرف کنیم بگیم مراد از وجوب اغتسال وجوب اغتسالی غیر از آن اغتسالی که با شرط دیگه واجب شده است هریک از شرطها را قید بزنیم به شرط دیگر ،مرحوم آقای بروجردی اینجا دیدم تعبیری دارند که ما آن اغتسالی که متعلق وجوب هست که ظاهرش طبیعت است ما آن را بگیم مراد طبیعت نیست مراد فرد هست وشیئ خارجی را متعلق قرار بدهیم، در بعضی از عبارتهای آخوند هم یک همچین تعبیری موهم هست ولی معلوم نیست مراد ایشان دقیقا این باشد که ما بگیم وجوب به طبیعت تعلق نمیگیرد به فرد تعلق میگرد نه وجوب به همان طبیعت تعلق میگیرد ولی طبیعتش را مقیّد کنید یک قیدی که از محذور بیرون بیاید ، محذور این بود که به یک طبیعت وحدانی نمیتواند دوتا حکم تعلق بگیرد ،اجتماع مثلین پیش میاد ، نه، بگید وجوب اغتسالی که مصداق مسّ میّت نیست این موضوع اذا اجنبت فاغتسل است،اذا مسست المیّت فاغتسل هم ما میگیم وجوب اغتسالی که مصداق اجناب نیست آن وقت وقتی مقیّد شدن طبیعتا قهرا باید دوتا فرد مختلف را اتیان کنیم چون او میگه غسلی که مصداق غسل مس میت نیست را بیاور آن یکی هم میگه غسلی که مصداق جنابت نیست آن را بیاور،خوب باید دوفرد بیاورید تا واجب امتثال شده باشد خوب این حرف ابتدایی مرحوم آخوند، یک إن قلتی مطرح میکنند ایشان ، إن قلت :شما میگید به قرینه مثلا ظهور جمله شرطیه در حدوث عند الحدوث و سایر ظهوراتی که مقتضی عدم تداخل بود در متعلق جزا تصرف میکنید متعلق جزا را قید میزنید ، چرا برعکس نمیکنید بگید به قرینه ظهور جزا در اطلاق جزا واینکه اغتسال علی وجه الاطلاق متعلق وجوب هست در ظهور جمله شرطیه در حدوث عند الحدوث تصرف کنید یا در ظهور جزا در اینکه متعلقش اصل الوجوب هست نه شدّت الوجوب هست در آن تصرف کنید یا در ظهورات دیگه ای که ما ضمیمه کردیم،به هر حال لازم نیست که حتما ظهوری که مقتضی عدم تداخل هست را ما مسلّم بینگاریم در ظهوری که مقتضی تداخل است تصرف کنیم چرا این شکلی میکنید، مرحوم اخوند در پاسخ میفرمایند که ظهوری که مقتضی عدم تداخل هست فعلی است و ظهوری که مقتضی تداخل هست شأنی و تقدیری و تعلیقی است،چطور؟ظهوری که مقتضی تداخل هست به اطلاق و مقدمات حکمت هست ، یکی از مقدمات حکمت عدم بیان هست ، اگر متکلم در مقام بیان باشد وبیانی ذکر نکند ما شیئ را حمل بر اطلاق میکنیم پس بنابراین یکی از اینها در مقام بیان بودند ، ظهوراتی که در بیان شرط هست آن ظهورات سببب میشود که ما در جزا تصرف کنیم چون بیان میتوانند باشند، مقدمات حکمتی که در متعلق الجزا میخواهد اجرا بشود با وجود ظهوراتی که مقتضی عدم تداخل هست تامّ نیست پس ظهور در تداخل مورود ظهور در عدم تداخل هست آن ظهور فعلی است آن ظهور تقدیری است یعنی ظهور در جزا در اطلاق بر فرض عدم وجود ظهور در شرط در حدوث عند الحدوث و سایر خصوصیّات همچین ظهوری هست آن ظهورات بیان میتوانند باشند برای جزا،وقتی بیان شدن برای جزا آن قید میخورد و چیز ما حل میشود دیگه اصلا تعارضی در بین نیست ،این مطلبی بود که در متن کفایه مطرح کردن،شبیه این عبارت در کلام اقای نائینی هم وارد شده است که درواقع ایشان هم میگن ظهور شرط در عدم تداخل ب ظهور جزا در تداخل و وحدت حکم وارد است،ولی یک تعبیر خاصی ایشان اینجا دارند و یک تقربی دارند که حالا من ابتدا آن تقریب را ذکر کنم مناسبتر هست، ایشان تعبیرشون این هست که میگن که اینکه در اوامر ما میگیم امر به یک طبیعت به معنای صرف الوجود هست چرا به معنای صرف الوجود است؟ ایشان میگه این به خاطر این نیست که در متعلق امر صرف الوجود اخذ شده است آن به خاطر اینکه عقلا وقتی به یک طبیعت امر میشود اصل طبیعت را خواسته است خوب با یک بار آوردنش اتیان شده است صرف الوجود به خاطر اینکه امر ما یک امربوده این یک امر را هم با یک بار اتیان کافی است ولی حالا اگر امر ما دوتا امر بود دوتا امر را طبیعت کردیم قهرا خوب باید دوتا از افراد طبیعت را بیاوریم پس تعدد و عدم تعدد امتثال و اینکه یک امتثال کافی هست یا دوتا امتثال کافی هست آن تابع این است که یک امر باشد یا دوتا امر باشد واینجا ظهور جمله شرطیه در حدوث عند الحدوث ظاهرش این است که دوتا امر اینجا هست وقتی دوتا امر شد به طبیعت باید دوتا فرد از این طبیعت را ما اتیان کنیم این محصّل تعبیری است که در کلام آقای نائینی وارد شده که با یکسری از مقدماتی که چندان موثر در بحث نیست آنها را ضمیمه کرده و این بحث را دنبال کرده است، پس بنابراین ظهور در تداخل به جهت عدم وجود مقتضی بر تعدد حکم هست و ظهور شرط در عدم تداخل یعنی اینکه حکم ما متعدد است ،حکم که متعدد شد طبیعتا باید تکرار بشود،این تعبیر مرحوم نائینی خیلی مایهء تعجب است که چطور این همینجوری تعبیر فرمودند،چطور میشود یک طبیعت اگر هیچگونه قید و قیودی نداشته باشد دوبار بهش امر بشود اصلا معقول هست ، مرحوم آخوند میفرمایند چون طبیعت نمیتواند بهش دوبار امر بشود باید این طبیعتی که متعلق امر هست آن را قید بزنید والّا طبیعت به آن نحو صرفه ای که هست و بدون قید نمیتواند متعلق دوتا حکم باشد مرحوم نائینی میگه نه دوتا طبیعت میتواند به یک طبیعت تعلق بگیرید ولی لازمه اش این است که دوبار اتیان بشود ،چرا اصلا چطور معقول هست ، این طبیعت را میخواهد ،چطور دوبار با این طبیعت بعث کند حالا دوبار هم بعث بکند چرا دوفرد باید بیاورد به خود اصل طبیعت بعث کرده است فرض کنید تازه امکان داشته باشد تعدد طلب ،لازمه تعدد طلب این نیست که دوفردش را باید بیاورد ،اگر قید میزدید آنجوری که مرحوم آخوند تعبیر میکند یعنی طلب دوم را طلب به فردی غیر از آن فرد اول، لااقل یکی از دوتا دلیل را قید بزنید خوب عیب ندارد متعلق طلب را مقید میکند خوب خوب است ولی شما نمیخواهید متعلق طلب را مقید کنید میگید متعلق طلب مقید نیست خود طلب متعدد میشود ،چطور میشود خود طلب متعدد بشود اوّلاً اصلا معقول است طلب متعدد بشود؟به شیئ واحد دوتا طلب تعلق بگیرد؟حالا معقول بود دوتا طلب، دوتا طلب دوبار این طبیعت را طلب کرده است مأمورٌبه ما یک چیز هست ، ذات این طبیعت ،خوب این وقتی اول فرد طبیعت را شما می آورید هم مصداق طلب اول هست هم مصداق طلب دوم، چرا امتثال واقع نشود مصداق هردوطبیعت هست دیگه، فرض این است که هیچگونه قیدی نخورده است متعلق طلب وقتی قید نخورده چرا باید تعدد طلب تعدد امتثال رابه دنبال بیاورد در صورتی تعدد امتثال را به دنبال می آورد که مطلوبهای متعدد باشند متغایر باشند، اگر مطلوب ما یک شیئ باشد ده بار هم آن را طلب کنید با یک امتثال همه آن طلبها امتثال شده است دیگه،به تعبیر آقای روحانی در واقع محطّ تعارض بین ظهور امر در حدوث عند الحدوث با ظهور طلب در وحدت تعدد نیست ،ظهور جزا در وحدت طلب این طرف تعارض ما نیست ،ظهور جزا در اینکه متعلق ما صرف الوجود است ،متعلق ما مطلق طبیعت است ،طبیعت بلا قید و شرط هست،آن هست که محطّ تعارض است و اگر ما ظهور حدوث عند الحدوث را بپذیریم باید در آن تصرف کنیم آقای روحانی توضیح نمیدهد چرا باید تصرف کنیم ، نکته اصلی این مطلب این هست که یک طبیعت نمیتواند مقیّد به دو قید بشود چون نمیتواند بشود اگر هم بخواهد مقید به دو قید بشود لازمه اش این است که یک فرد اتیانش کافی است ،اگر شما بخواهید نتیجه تداخل بگیرید نتیجه عدم تداخل بگیرید و تعدد امتثال را به مکلف الزام کنید لازمه اش این است که آن متعلق جزا را قید بزنید و بدون قید زدن این مطلب معقول نیست، خوب این اصل فرمایش مرحوم آخوند در کفایه بود،در حاشیه ایشان نکته دیگری را متعرض میشوند میگن اینکه ما قائل شدیم که ظهور حدوث عند الحدوث بر ظهور جزا در اطلاق متعلقش ورود دارد این روی یک مبنا صحیح است که ما آن را قبول نداریم در بحث مقدمات حکمت این بحث مطرح هست که آنچیزی که مقدمات حکمت را خراب میکند بیان متصل و منفصل است یافقط بیان متصل مقدمات حکمت را خراب میکند شیخ انصاری میگن که یکی از مقدمات حکمت عدم بیان مقدمات حکمت متصل و منفصل است نه متصلا باید بیان بر تقیید وجود داشته باشد نه منفصلا ، خوب روی این بیان عرض ما تمام است اطلاق متعلق جزا ،چون دوتا شرط داریم إذا اجنبت فاغتسل ،إذا مسست المیّت فاغتسل، ما به قرینه هر جمله شرطیه در ظهور جمله شرطیه دیگر در اطلاق متعلق تصرف میکنیم ، اذا اجنبت فاغتسل ظاهرش این است که اغتسال علی وجه الاطلاق متعلق وجوب است ولی اذا مسست المیّت فاغتسل اقتضا میکند مس میّت هم وجوب اغتسال را بیاورد پس بنابراین این قرینه میشود بر اینکه در فاغتسل دلیل اول تصرف بکنید بگید فاغتسل بغسلٍ غیر غسل مسّ میّت، برعکس در دلیل دوم هم به قرینه دلیل اول تصرف میگنیم پس بنابر این در تصرفی که در هر دلیل میکنید به قرینه دلیل اول است پس بنابراین روی مبنای مرحوم آخوند این مطلب تمام نیست روی مبنای شیخ تمام است ، آنچیزی که منشأ ناتمامی مقدمات حکمت در متعلق الجزا میشود در خود دلیل نیست در دلیل دیگر است،بیان منفصل است،مرحوم آخوند میفرمایند این مطلب درست است ولی ما یک قانونی در کلمات آقای صدر خیلی تکرار شده و در کلمات آقای نائینی هم زیاد تکرار شده آن این است که اینها میگن آنچیزی که بر فرض اتصال پهور را از بین میبرد در فرض انفصال منشأ جمع عرفی میشود وحجیّت ظهور را کأنّ از بین میبرد ،این قانون را من اول یک توضیح بدهم ،اگر یک عامی داشته باشیم اکرم العلما ، یک خاصی کنارش باشد ولاتکرم زیدً العالم ، اگر اینها کنار هم بودن چی میشد؟ظهور عموم در عمومیّـت شکسته میشد ،اصلا ظهور منعقد نمیشد،خوب حالا اگر اینها از هم جدا شدن ،یک اکرم العلمایی وجود داشت در یک جا و یک لاتکرم زیداالعالم در جای دیگر ، منفصل از هم بودن عرف میگن این دوتا دلیل اگر کنار هم بودن اینها بینشون جومع عرفی بود تعارض نبود ، ظهورها همدیگر را تفسیر میکردن ،حالا که جدای از هم شدن ظهور آنچیزی که برفرض اتصال قرینه است بر ظهور آن دیگری مقدم میکند عرف، خاص را بر عام مقدم میکند چون خاص بر فرض اتصال ظهور عام را میشکند ،آنچیزی که بر فرض اتصال قرینه است بر شیئ دیگری در فرض انفصال مانع حجیّـش میشود و عرف آن را مفسر او قرار میدهد،بنابراین این را یک قانون عامی قرار دادند و در موارد متعدد به آن تمسک کردن ،مرحوم اخوند هم یک اشاره ای به این کرده ،ایشان میفرماید که اذا مسست میتا فاغتسل و اذا اجنبت فاغتسل اگر اینها کنار هم بودن چه شکلی میشد ؟ اغتسال به قرینه مسّ میتی که در آن دلیل آمده است قید میخورد حالا که جدا هم هستند عرف اینها را کأنّ جمع عرفی میکند ،میکه این دوتایی که کنار هم بودن ظهور بدوی از بین میرفت حالا که جدا از هم هستند ظهور نهاییشون از بین میرود،قرینه بر تعیین مراد نهایی از دلیل دیگه میشود که این کلام را مرحوم آخوند اینطوری معنا میکند. خوب یکی از نکاتی که ما عرض کردیم که ما بحث تعدد شرط را از بحث وجودی شرط واحد جدا میکنیم یکی از نکاتش این است که در اینجور جاها فرق پیدا میکند مثلا إذا اجنبت فاغتسل اگر دوبار اجناب حاصل بشود ظهور این که هر یک از افراد اجناب یک اغتسال را می آورد این ظهور متصل است ، اگر ما بگیم اذا جامعت فاغتسل یعنی هر مرتبه جماعی که حاصل شد یک وجوب غسلی را به همراه می آورد ،اگر گفتیم که دلیل ظهور دارد در اینکه شرط انحلالی است ،هر یک از افراد جماع جنبه شرطیّت دارند خوب اینجا ظهور شرط در انحلال دیگه متصل است ،منفصل که نیست ، پس این اشکالی که مرحوم آخوند اینجا طرح میکند این اشکال در این مثال نمیاد که نیاز به آن پاسخ باشد ، عرض کردم بحثهارا با همدیگه باید جدا کرد ، مرحوم آخوند کأنّ این إن قلت را مطرح میکند ، بطور کلی دارد مطرح میکند ، در حالی که این إن قلت فقط در بعضی از صور مساله اصلا مطرح هست نه در همه صور مساله ، نکات بحث هم متفاوت است این دوتا بحث را باید از هم تفکیک کرد که به اینجور اشکالات مواجه نشویم،حالا این یک توضیحی بود برای اینکه این اشکال اساسا در بعضی از صور مساله میاد نه در همه صور مساله ،ولی خوب حالا ببینیم این پاسخی که مرحوم آخوند اینجا مطرح کردن درست هست یا درست نیست ، این ضابطه که ملاک در جمع عرفی این هست که ببینیم که این دوتا دلیل اگر کنار هم بودن قرینه بر هم میشدند یا نمیشدند این ملاک و ضابطه ضابطه تمامی هست این را هیچ دلیلی بر این نمی آوردند همینطور به عنوان ادعا این مطلب را فرمودند و نتیجه گیری هایی بر این ضابطه هم کردن من فقط اشاره اجمالی به بعضی نکات و نتیجه هاش بکنم ،حاج آقا این را منکر هستند میگن هیچ وجهی ندارد که ما جمع عرفی را ملاکش را این بگیریم،آقای خویی اینجوری ذکر میفرمایند: مثلا ببینید یک دلیل اگر گفته باشد یجب غسل الجمعه ویک دلیل گفته باشد لا یجب غسل الجمعه ،بعضی ها امدن یجب را حمل کردن بر استحباب به قرینه لایجبی که در دلیل دیگه وارد شده است ،آقای خویی میگه نه این درست نیست،جمع عرفی در صورتی هست که اگر در کلام واحد جمع بشوند قرینه در تصرف دیگری باشند و تحافط فهمیده نشود،اگر یجب غسل الجمعه رابا لایجب غسل الجمعه در یک دلیل جمع کنید تناقض صدر ذیل فهمیده میشود ،بله اگر گفتید اغتسل لیوم الجمعه و لا یجب غسل الجمعه این خوب میفهمد که آن اغتسل مراد استحباب است یعنی کأنّ از باب ظهور عرف در ظهور صیغه امر در وجوب به قرینه تصریح به عدم وجوب تصرف میکند ، ولی اگر هردوش به ماده امر باشد وجوب غسل الجمعه ولا یجب غسل الجمعه اینها چون اگر در دلیل واحد باشند لزوم تناقض صدر و ذیل پیش میاد پس بنابراین این قانون جمه عرفی اینجاها پیاده نمیشود،یا مثال دیگه میزنم در یک دلیل وارد شده که زید بی سواد است در دلیل دیگه وارد شده که زید سواد دارد خوب وقتی کنار هم بگذاریم تناقض فهمیده میشود پس بنابراین نمیشود اینها را جمع عرفی کرد ،حاج آقا میفرمودند این ضابطه ضابطه درستی نیست ،حالا مثال دوم را بگم تا بعد برم روی مثال اول، اساسا گاهی اوقات علتی که دوتا دلیل متفاوت شده تعدد مقام بوده ، در دو مقام مختلف بودن ، یک موقعی داریم دانشمندان را ذکر میکنیم ،آدم های خیلی باسواد، بگیم زید که بی سواد است ،یعنی چی ؟ یعنی در ردهء مراجع درجه اول نیست ، یک موقعی در مقام این هست که نه یک طلبه ای هست درسی خوانده یا از آن پاینتر سواد خواندن نوشتن دارد ، میخوایم یک نفر بیاد نامه ای برای ما بخواند میگیم آدم باسواد اینجا هست این نامه را برای ما بخواند ما میگیم آره زید باسواد است ، زید باسواد است یعنی چی ؟ یعنی سواد خواندن و نوشتن دارد ،آنجایی که میگفتیم زید بی سواد یعنی چی؟ یعنی سواد عالمان درجه یک را ندارد، کلمه سواد در دو مقام به تناسب حکم و موضوع مختلف میشود یعنی به تناسب آن مقامی که در مقام ذکر این هستیم، خوب بحث سر این هست میگه که اگر در دوجمله باشد همیشه جمله را ممگن است بر تعدد مقام حمل کنیم بگیم آن در یک مقام بوده آن در یک مقام دیگه بوده ، یجب غسل الجمعه را بگیم در مقام وظیفه یک انسان با کمال ، انسان مهذّب ،انسانی که خیلی با تقواست، میگیم که انسانی که با تقوا است مقید به جهات شرعی هست ، کمال التقیّد ، او برش لازم است که غسل جمعه را انجام بدهد ، یک موقعی میگیم لا یجب غسل جمعه در مقام اقل وظایف یک مومن داریم میگیم ، میگیم غسل جمعه واجب نیست یعنی وجوب شرعی ندارد بطوری که اگر طرف انجام ندهد چوب بخورد ، فرض کنید شما میگید طلبه باید نماز شب بخواند یا میگید واجب است بر طلبه نماز شب خواندن ،این یعنی چی ؟ یعنی اگر طلبه میخواهد یک طلبه حسابی باشد باید این کار را انجام بدهد یعنی نه اینکه اگر این کار را انجام نده چوب میخورد نه یعنی از شانی که شأن طلبگی است می افتد، یک موقع هم میگیم نماز اول وقت بر طلبه هم واجب نیست ،نماز شب بر طلبه هم واجب نیست این دوتا مقام مختلف است در یک مقام وجوب را انکار میکنیم در یک مقام وجوب را اثبات میکنیم چرا در مقام واحد تناقض پیش میاد؟ به دلیل اینکه کلام واحد مقام متعدد بر نمیدارد ، بالاخره شما یک کلام واحد که دارید میگید در مقام بیان وظیفه مومن کامل هستید یا مطلق مومن هستید نمیشود هم مومن کامل را بخواهید کنید هم مطلق مومن ، این ضابطه کاملی نمیشود،این تقریبی که مرحوم آخوند گفت.ولی اصل این بحث از جهات عدیده نیاز به بحث دارد ،اصل این کلامی که آخوند فرمودند که ، اولا یک مرحله ایشان فرمودند اطلاق جزا با مقدمات حکمت است این آیا تمام است یا تمام نیست ؟ این یک،دوم این هست که ایشان میگه ظهوراتی که مقتضی عدم تداخل هستند اینها دیگه مقدمات حکمت توش نمیاد، اینها دیگه ظهور فعلی است،حالا اینجا یک کلمه عرض بکنم و بحث اصلیش را بگذارم برای فردا،اینکه ظهور در عدم تداخل نیاز به مقدمات حکمت ندارد یکی از ظهورات بحث اطلاق شرط بود(یکی از نکاتی که اینجا وجود دارد این است که مطلق شرط ، شرط است،)إذا اجنبت فاغتسل این مطلق است میگه اذا اجنبت سواء مسست میت ام لم تمسس میّتاً چه اجنابی که با مس میت همراه باشد چه نباشد، چون اطلاق دارد این بحثهای تداخل و عدم تداخل میاد .والّا میگه اذا اجنبت در حالی که مسّ میّـت همراه شد در حالی که قبل از اونبوده ، آن مس میّت هم میگه هر وقت مسّ میّت کردی در حالی که اجناب یا مس میّت همراهش نباشد ، تنافی ندارد، آن اجناب تنها را میگه آن هم مسِ میّت تنها را میگه،هر کدام جدا جدا علت است، اما با هم باشند علت ناظر به اینها نباشد هیچگونه با بحث تداخل و عدم تداخل ، پس اینکه عدم تداخل نتیجه میخواهیم بگیریم از اطلاق شرط نسبت به صورت وجود شرط آخر ناشی میشود، پس اگر قرار باشد بحث اطلاق را پاش را بکشید چرا اطلاق جزا را در نظر میگیرید اطلاق شرط هم هست ، اطلاق شرط هم مقتضی عدم تداخل است ، شما اطلاق جزا را فقط در نظر میگیرید خوب اطلاق شرط را در نظر بگیرید، یا مثلا حالا در آن مثالهایی که إذا بلت فتوضّأ که حالا مثال جایی که تکرار بول میخواهد بشود ما ظهور اینکه بول به نجو انحلالی اخذ شده ، یعنی تمام افراد بول ، این خودش یک اطلاق است ، یعنی بول چه بول اول جه بول دوم چه بول سوم چهارم، این یک نوع انحلال دلیل است یعنی هر جور میخواهید تحلیل بکنید، نه بولی که قبل از او بول نبوده است ، اولین فرد بول نیست،مطلق البول هست،ولی اگر گفتید که به قرینه اطلاق جزا بول را شما حمل میکنید به اولین فرد بول ، اذا بلت یعنی چی؟ یعنی هنگامی که صرف الوجود بول تحقق پیدا کرد ، صرف الوجود آن فرد اول بول است، وبقیه که صرف الوجود نیستند،اینکه مراد صرف الوجود نیست مطلق الوجود است این را مثلا باید با مقدمات حکمت اثبات کنیم؟نه، به قرینه ذکر این را حمل میکنم به صرف الوجود ، این هم یک نوع اطلاق است ، علی ایّ تقدیر عرض من این هست که اگر شما اطلاق جزا میگید به مقدمات حکمت است ،اطلاق شرط هم به مقدمات حکمت است به خصوص در صورتی که شرطین مختلف باشند که واضحتر هم هست ، حالا شرط واحد باشد بحث انحلال را چطور درست میکنیم این بحثها یک مقداری إن قلت و قلتهای دیگری دارد ، ولی جایی که دوتا شرط مختلف باشند اذا اجنبت فاغتسل ، اذا مسست فاغتسل ، اینکه این دوتا جمله اقتضای شرط دارد هر دو به اقتضای اطلاق هستند ، اگر قرار باشد اطلاق جزا با مقدمات حکمت باشد اطلاق شرط هم با مقدمات حکمت است ولی حالا باید بحث بکنیم که اطلاق جزا واقعا با مقدمات حکمت است این را ان شاء الله فردا بحث میکنیم.